

مبانی رهبری در اسلام

امامت اصل است یا فرع؟

حجة الاسلام والمسلمین محمّدی ری شهری

قسمت چهاردهم

التزام عملی به اصل ولایت و رهبری الهی ضمیمه آن گردد، بدون این شرط، هیچ عمل صالحی پذیرفته نیست و کمترین اثری در تکامل انسان و جامعه انسانی ندارد.

اکنون با توجه به این جمع بندی و ملاحظه آنچه در تبیین ملاک تشخیص اصول دین ذکر شد^۱ تردیدی باقی نمی ماند که امامت نه تنها یکی از اصول دین بلکه اصلی ترین اصول دین مقدس اسلام است و بر این اساس در مذهب شیعه امامت یکی از اصول دین شناخته شده است و اما از نظر اهل سنت:

امامت از دیدگاه اهل سنت

اکثر علماء اهل سنت امامت را یکی از اصول دین نمی دانند بلکه معتقدند امامت و رهبری یکی از فروع دین و مربوط به افعال مکلفین است. فضل بن روزهان در این باره می گوید:

مبحث امامت نزد اشاعره جزء اصول ادیان و عقاید نیست بلکه آنها امامت را یکی از فروع متعلق به افعال مکلفین می دانند^۲

البته اقلیتی از اهل سنت مانند شیعه امامت را از اصول دین می دانند، مرحوم شیخ محمّد حسن مظفر در این رابطه می نویسد:

«وقد وافقنا علی انها اصل من اصول الدین جماعه من مخالفینا کالقاضی بیضاوی فی مبحث الأخبار و جمع من شارحی کلامه کما حکاه عنهم السید السعید».

جمع بندی آنچه درباره جایگاه امامت در اسلام گفتیم، در کنار ضابطه ای که برای تشخیص اصول اسلام و جدا سازی آن از فروع ذکر شد، به سادگی می تواند به سؤال فوق پاسخ دهد.

توضیح دادیم که از نظر قرآن کریم:

الف: امامت پیمان خداست و رهبری امت توسط انسان کامل موقعیتی است بالاتر از نبوت.

ب: امام راه خداست و تکامل هادی و معنوی انسان، و وصول آدمی به فلسفه آفرینش خویش، راهی جز رهبری رهبران الهی ندارد. و از نظر احادیث اسلامی:

الف: امامت اساس اسلام بالنده و عامل حرکت و حرکت آفرینی معنوی این آیین آسمانی در جوامع اسلامی است.

ب: امامت کلید میانی اسلام است و در تحقق هویت واقعی سایر اصول اسلامی نقش اساسی و کلیدی دارد.

ج: تنها بر مبنای امامت رهبران الهی است که خداشناسی مفهوم و جایگاه واقعی خود را در جامعه پیدا می کنند و توحید نقش خود را در تکامل مادی و معنوی انسان که فلسفه آفرینش اوست ایفا می نماید و از این جهت می توان گفت که امامت فلسفه آفرینش انسان است.

د: بدون معرفت امام، جامعه اسلامی به جاهلیت رجعت می کند و با امامت انمه باطل سرنویشت انقلاب اسلامی، ارتجاع است.

ه: نقش عقاید و اخلاق و اعمال شایسته، در تکامل انسان بنحو اقتضاء است، این مقتضی در صورتی عت تأمه می گردد که اعتماد و

در اینکه امامت اصلی از اصول دین است جماعتی از مخالفین ما با ما هم عقیده اند مانند قاضی بیضاوی در مبحث اخبار و گروهی از شارحین کلام او به نقل سید سعید رحمة الله علیه^۳.
ابن ابی الحدید معتزلی در تقریب دیدگاههای شیعه و سنی راجع به اصل بودن عقیده به امامت، ذیل این جمله از نهج البلاغه:

«علیکم بطاعة من لا تعذرون فی جهالته».

بر شما باد به فرمانبری از کسی که در عدم شناخت او معذور نیستید.

چنین می نویسد:

مقصود امام، شخص خویش است و این مطلب که امام فرموده حق است بر اساس دو مذهب شیعه و سنی، اما نزد ما: زیرا او امام است به انتخاب مردم و اطاعتش واجب است بنابراین هیچ یک از افراد مکلف در جهل به وجوب اطاعتش معذور نیستند. و اما بنا بر مذهب شیعه چون شناخت امامت او بمنزله شناخت محمد (ص) و بمنزله شناخت خداوند سبحان است، آنها می گویند نماز و روزه و عبادت هیچ کس پذیرفته نیست مگر با شناخت خدا و پیامبر و امام.

در حقیقت فرقی میان ما و آنها در این معنا نیست، زیرا کسی که جاهل به امامت علی باشد و صحت و لزوم آنرا انکار کند نزد اصحاب مادر آتش دوزخ جاودان است و نماز و روزه اش برای او سودی ندارد، زیرا این معرفت از اصول کلیه ای است که اساس و ارکان دین را تشکیل می دهند، ولی ما منکر امامت او را کافر نمی نامیم بلکه او را فاسق، خارجی و مارق و مانند آن میدانیم، ولی شیعه منکر امامت او را کافر می داند، این فرق میان ما و آنها است که تفاوت در نقطه است نه در معنا.

اجمالاً به استثناء جماعتی از اهل سنت، آنها امامت را جزء اصول دین نمی دانند، ولی بر مبنای دلایلی که شرح آن گذشت، شیعه امامت را جزء اصول دین و عقیده به رهبری امام حق را از ارکان ایمان می داند.

یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت در کتابی که به نام «الخلافة والامامة» نگاشته، عقیده به اصل بودن امامت را به شرحی که ملاحظه می کنید مورد ایراد و انتقاد قرار داده است:

شیعه امامیه معتقدند که امامت از اصول دین است، از اصولی که اعتقاد به آن واجب است و عمل باید بر اساس آن باشد. زیرا ایمان تحقق نمی یابد مگر آن که مسلمان معتقد به امامت

باشد و عملاً ملتزم به آن... مانند نماز، روزه، زکاة و حج. آقای محمد رضا مظفر در کتابش به نام عقائد الامامية می گوید:

ما معتقدیم که امامت اصلی است از اصول دین و ایمان جز به آن تحقق پیدا نمیکند... و در این رابطه تقلید از پدران و خانواده و استاد جایز نیست هر چند قدر و منزلت والایی داشته باشند، بلکه واجب است که انسان شخصاً درباره آن تحقیق و بررسی نماید مانند توحید و نبوت.

نگارنده کتاب الخلافة والامامة پس از نقل مطلب فوق به شرح ذیل عقیده به اصل بودن امامت را مورد انتقاد قرار می دهد:

ملاحظه می کنید که طبق نظر شیعه موقعیت امامت بالاتر از نماز و سایر ارکان دین است، زیرا بر اساس مذهب اهل سنت در نماز و اشغال آن تقلید جایز است تا عامه مردم که توان بررسی حقایق دینی را ندارند و نمی توانند آن حقایق را از راه اندیشه تحصیل کنند و احکام متعلق به آن را از کتاب و سنت استنباط نمایند، در تنگنا قرار نگیرند و به رحمت نیفتند.

صاحب کتاب مثل و نحل می گوید: «اما عامی بر او واجب است تقلید از مجتهد و همانا مذهبش در مسأله مورد سؤال، مذهب مجتهدی است که از او تقلید می کند.»

ولی نزد شیعه در مسأله امامت تقلید درست نیست بلکه بر اساس این اعتقاد بر هر مسلمان واجب است که درباره امامت تحقیق کند و در جستجوی دلیل باشد و برهان بر آن آگاه نماید تا از طریق دل و اندیشه به ایمان برسد!...

همانطور که ملاحظه می کنید در این نوشتار، نویسنده دو ایراد به مذهب شیعه دارد: یکی اینکه چرا شیعه امامت را یکی از اصول دین می داند؟ و دیگر اینکه چرا تقلید را در مسأله امامت جایز نمی داند؟

پاسخ سؤال اول در همین مقاله داده شد و نیازی به تکرار نیست و اما اینکه چرا شیعه تقلید را در مسأله امامت جایز نمی داند؟ دلیلش واضح است، چون تقلید عبارت است از پذیرفتن نظریه دیگری و یا دیگران بدون مطالبه دلیل و برهان، و عقل هیچ گاه اجازه نمی دهد در مسأله ای مانند امامت و رهبری که تحقق عینی آرمانهای الهی و ارزشهای اسلامی مستقیماً با آن در ارتباط است، انسان کورکورانه دنبال دیگران حرکت کند.

تاریخ اسلام ثابت کرد که مسأله رهبری تقلیدی نیست و مسلمانان هشیار جهان اکنون خوب می فهمند که رمز اصلی انحطاط و

۳- مرحله کاهش بسط و توسعه جمعیت.

۴- مرحله ثبات و سکون مجدد جمعیت.

۵- مرحله سقوط جمعیت.

کشورهای توسعه یافته صنعتی مطابق این تئوری مرحله چهارم را پشت سر گذاشته و وارد مرحله پنجم یعنی سقوط و کاهش جمعیت میشوند که رشد منفی جمعیت بعضی از کشورهای اروپایی مؤید این مطلب است. کشورهای جهان سوم مرحله دوم یعنی بسط و توسعه جمعیت را پشت سر گذاشته و وارد مرحله سوم یعنی کاهش بسط و توسعه جمعیت خود میگردند.

آنچه که علاوه بر سیاستهای کنترل جمعیتی دولتها، به کاهش روند رشد جمعیت کمک می نماید، تحوّل است که در سیاستهای زندگی بوجود می پیوندد. یعنی تحوّل از سیستم زندگی عشایری و روستائی به سیستم زندگی شهری بطوریکه هرچه به گذشته برمیگردیم بویژه در کشورهای جهان سوم می بینیم حجم جمعیت عشایری و روستائی بیشتر از حجم جمعیت شهری است ولی هرچه به سمت آینده پیش می رویم حجم جمعیت شهرنشین جهان نسبت به روستا و عشایر افزایش می یابد و بعبارتی نقل جمعیتی کشورها از روستا به شهر منتقل میشود.

سیستم زندگی شهری ویژگیهایی دارد و الزاماتی نظیر مشکلات مسکن و زندگی، اشتغال زوجین، افزایش آگاهیهای اجتماعی و فرهنگی در زمینه کاهش باروری، افزایش سن ازدواج را باعث میشود بطوریکه خانواده ها بویژه آنهایی که از کودکی در شهر زیسته اند تمایلی به فرزند زیاد از خود نشان نمی دهند و با توجه به اینکه حجم جمعیت شهری مرتباً افزایش می یابد بنابراین در کل جهان کاهش روند رشد جمعیت کشورها را باعث خواهد شد.

گفته شد جمعیت متغیری است که فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی و

اقتصادی هر جامعه ای را بدنبال خود میکشد بنابراین وضعیت کنونی و چگونگی ترسیم چشم انداز آینده این فعالیتها در قالب برنامه های توسعه هر کشوری است که نحوه برخورد دولتها را با مسئله جمعیت و اتخاذ سیاستهای کاهشی یا افزایشی آن مشخص میکند ولی علاوه بر این، عامل قدرت ملی نیز در اتخاذ سیاستهای جمعیتی دولتها تأثیر دارد، زیرا جمعیت با قدرت ملی پیوند دارد و کمیت و کیفیت جمعیت یک کشور و ویژگیهای آن میتواند هم باعث افزایش قدرت ملی و هم کاهش آن بگردد.

جمعیت زیاد در حالتی که دارای مشخصه های معنوی چون ایمان و اعتقاد به ایدئولوژی و نظام سیاسی حاکم و آرمانها و ارزشهای ملی و ایثارگری در قبال آنها بوده و از تخصص و کارائی کیفی برخوردار باشد باعث افزایش قدرت ملی شده و توان دفاعی و اقتصادی کشور را افزایش داده و رونق و توسعه اقتصادی را باعث خواهد شد در چنین کشوری کنترل جمعیت باعث ضعف ملی شده و به مصلحت آن نخواهد بود بویژه اگر دارای منابع بالقوه نیز باشد.

ولی جمعیت زیاد در حالتی که فاقد مشخصه های یادشده بوده و فقط مصرف کننده معمولی باشد و دولتهای مربوطه نیز بهر دلیلی قادر به تربیت و ساختن جمعیت و نیز باروری منابع بالقوه خود نباشند باعث ضعف ملی و کاهش قوه ملی خواهد شد و در چنین کشورهایی در حدى که بر بنیه دفاعی آن لطمه نخورد کنترل جمعیت به صلاح می باشد لکن اتخاذ شیوه کنترل جمعیت مهم است و یقیناً شیوه هایی موفق خواهد بود که بر ارزشهای فرهنگی و اجتماعی استوار بوده و یا با آن سازگار باشد.

بین دو وضعیت خوب و نامطلوب یادشده کشورها وضعیت متفاوتی دارند که در بعضی جنبه ها، وضعیت آنها خوب و در بعضی وضعیت آنها نامطلوب است و لذا سیاستهای جمعیتی خود را با توجه به مجموعه آنها میتوانند تنظیم نمایند.

و اما از اهمیت اسلام به سرنوشتی مبتلا خواهد شد که امروز هست.

بقیه از امامت اصل است یا فرع؟

ادامه دارد

۱- نگاه کنید به مقاله هشتم، در آنجا آمد که تنها طایفه و معیار برای تشخیص اصول اسلام و جداسازی آن از فروع، نقش آنچه بعنوان پایه های اسلام طرح می شود در تحقق عینی آرمانهای توحیدی و ارزشهای اسلامی است. و بر این مبنا، اگر عقیده و یا عملی در عینت یافتن اسلام در جامعه آنقدر نقش داشته باشد که بدون آن اسلام مفهوم واقعی خود را از دست بدهد، آن عقیده و یا عمل از اصول بنیادین این آئین آسمانی محسوب می گردد.

۲- دلائل الصدق، تألیف شیخ محمد حسن المظفر، انتشارات کتابخانه بصیرتی، قم.

ج ۲ ص ۴.

۳- دلائل الصدق، ج ۲ ص ۸.

۴- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸ ص ۳۷۳.

۵- الخلافة والامامة، تألیف عبدالکریم الخطیب چاپ دوم ۱۳۹۵ هـ، ۱۹۷۵ م، مطبع بیروت - لبنان، دارالمعرفه.